

ناتور دشت

مارا چو برگ برگ ، ز دیوان زندگی
ای دیو استعمار ، تو بر باد میبری
دامن زدی جنگ تباه کن به صد رقم
آخر ، آتش به خانه صیاد می بری
سوختی هزار هزار ، سپیدار و کاج را
آبروی سبز جنگل شمشاد می بری
ای قاتل ستمگر شیرین تنان مُلک
برفرقت ، داغ تیشه ای فرهاد می بری
هرقطره خون ، لاله ای آزاد این چمن
آتش زند به هستی ات ، بیاد می بری
ای در رکاب قافله دزدان بی شرف
اشک یتیم و بیوه را ، مازاد می بری
یاد هزار خاطره روزگار خوب
در تفت باد بادیه ، از یاد می بری
محمل بسته یی ، از درد و داغ و دود
با کاروان ارتجاع ، شیاد ، می بری
آواره ای دورمانده ای یار و دیار را
کجا ؟ مگر به ناکجا آباد می بری ؟!
ای شعر ، ای تمام سخن ، ای دُریقین
ازین گلوی زخمی ، چی فریاد میبری
(ناتور) دشت سرزمین خون و آتشم
هوشدار که خون مردم آزاد می بری